



گفت‌وگویی صبا با عوامل فیلم آخرین عاشقانه

## راه روشن گذر از دل‌بستگی

**دارد و اتفاقاتی که می‌افتد در نهایت خود را به آب رودخانه می‌سپارد در فیلم شما نیز کاراکتر در رودخانه خوابیده و انبوهی از پر روی او می‌ریزد آیا در حین گرفتن این صحنه به این تابلو یا کاراکتر اوفیلیا فکر کرده بودید؟**

حقیقتش نه... در واقع زمانی که من این صحنه را می‌نوشتم قرار بود که در پایان داستان اتفاق بیفتد و آن را ببینیم. راستش ذهن من خیلی درگیر این بود که در پایان چه اتفاقی برای این زن می‌افتد از آنجایی که خیلی مراقبه و مدیتیشن می‌کنم و یک شب فکر می‌کنم حدود ۴ بود که تصمیم گرفتم مراقبه کنم و اجازه بدهم که این پایان خودش به سراغ من بیاید و همینجا بود که این پایان به ذهنم رسید و نوشتمش.

**چه نیازی به گنجاندن کاراکتر زن دیوانه در این داستان حس کردید و شکل‌گیری کاراکتر چگونه انجام شد؟**

کاراکتر زن دیوانه در واقع بعد دیگری از کاراکتر حوری است. ما کاراکتر زن دیوانه را در این فیلم با نام پری می‌شناسیم و زمانی که کاراکتر حوری یعنی زن نابینا به دیدار پیر روستا یا همان آتش‌تقی پور می‌رود آتش‌تقی پور او را حوری پری می‌نامد بنابراین در انتها آن دیوانگی و جنون زن دیوانه صرفاً آن چیزی نیست که ما در ذهن داریم بلکه این دیوانگی از سر عشق، دلدادگی و در مسیر اصلی قرار گرفتن و در نهایت رسیدن است. شاید کاراکتر زن دیوانه به نوعی مسیر را به حوری نشان می‌دهد. او مدام حوری را حوری عاشق و دیوانه می‌خواند و درست مانند یک راهنما عمل می‌کند و مادر این فیلم راهنمایی را که گویی جزئی از خود حوری است به شکل این زن دیوانه نشان می‌دهیم.

**بدین ترتیب شما بخشی از کاراکتر زن نابینا را به صورت یک کاراکتر بیرونی نشان می‌دهید.**

بله دقیقاً

**با توجه به اینکه زبان مردم آن منطقه ترکی است آیا این**

می‌کرد بنابراین من پشت صخره‌ها پنهان شده بودم و او را هدایت می‌کردم که چگونه باید حرکت کند اما متأسفانه با تمام سختی که گرفتن این پلان داشت در تدوین‌ها متوجه شدم که اصلاً بلندی آن صخره در تصاویر مشخص نیست و متأسفانه دیگر امکان تکرار آن سکانس هم نبود.

**با توجه به اینکه بازیگر اصلی کار نابیناست شما چگونه توانستید کاراکتر را به او انتقال دهید و او چگونه پذیرفت که این نقش را بازی کند؟**

در مدت زمانی که برای ساخت مستند زندگی‌اش در کنار او بودم تحت تأثیر امیدواری و رسیدن او به روشنائی قرار گرفتم از سوئی داستان این فیلم نیز به همین مسئله اشاره می‌کند و می‌خواستم نشان بدهم که ما از طریق عشق زمینی به عشقی ماورایی می‌رسیم در حالی که اساساً این خانم هرگز عشق را تجربه نکرده بود و تا این لحظه نه ازدواج کرده و نه عاشق شده و در واقع از چنین دنیایی خیلی به دور و متفاوت بود. بنابراین گرفتن یک سری پلان‌های احساسی و عاشقانه از او خیلی سخت بود. مثلاً پلانی که قاب عکسی در دست دارد و گویی عکس آن همسر از دست رفته را نوازش می‌کند. او از این فضا فاصله زیادی داشت اما به عشق خدا خیلی نزدیک بود و به مفهوم اثر بسیار علاقه‌مند بود و دوست داشت که در راه نشان دادن آن تأثیرگذار باشد.

**بنابراین شما از عشق معنوی و الهی که کاراکتر داشته برای اینکه بتواند عشق زمینی را درک کند استفاده کرده‌اید یعنی کاملاً معکوس آن چیزی که در فیلم است**

بله دقیقاً برای مادر واقعیت برعکس بود ولی در فیلم داشتیم چیز دیگری را نشان می‌دادیم.

**قابی در فیلم هست که در ذهن من از جایی به تابلوی اوفیلیا از جان اورت میلی است. اوفیلیا نیز به خاطر عشقی که به هملت**

فیلم سینمایی «آخرین عاشقانه» به کارگردانی عسل جوانمردی و تهیه‌کنندگی مهدی کارآمد تبریزی پس از رونمایی و اکران در بخش سینمایی هنر و تجربه، اکران آنلاینش را در سایت هاشور آغاز کرده است. این فیلم سینمایی که آتش‌تقی پور بازیگر پیشکسوت سینما نیز در آن نقش آفرینی می‌کند به انتظار بی‌پایان زنی نابینا که نامزدش سالهاست از جنگ بازنگشته می‌پردازد. در ادامه گفت‌وگویی خبرنگار صبا با عوامل این فیلم را می‌خوانید.

مریم عظیمی  
گفت‌وگو

### عسل جوانمردی، کارگردان:

#### مردم منطقه همکاری خیلی خوبی با ما داشتند

**سینما و هنر چگونه برای شما آغاز شده و چه تجاربی در این زمینه دارید؟**

من تحصیلاتم را در زمینه کارشناسی کارگردانی سینما به پایان رساندم و در کنارش به صورت تجربی و به عنوان دستیار لباس کارم را آغاز کردم، پس از آن منشی صحنه بودم و بعد هم دستیار کارگردان اما پس از ازدواج کمتر کار کردم و بیشتر فیلم کوتاه ساختم. در حقیقت چندین فیلمنامه داشتم که به دنبال مجوز ساختشان بودم و در این میان توانستم برای آخرین عاشقانه مجوز ساخت بگیرم.

#### ایده اولیه این اثر از کجا آمد و چگونه پروانه شد؟

من چند سال پیش کار کوتاهی در همین فضا ساخته بودم یعنی در همان شهرستان و مربوط به همان کاراکتر نابینا که منتظر خبری از همسرش است که به جنگ رفته در این میان هم با آقای امیر سماواتی (تهیه‌کننده فیلم‌هایی مثل کافه ترانزیت و...) همکاری می‌کردیم. من فیلمنامه دیگری داشتم که ایشان قرار بود برایش مجوز بگیرند اما متأسفانه وزارت فرهنگ فیلمنامه را رد کرد و این باعث شد که من ضربه سختی بخورم و خیلی ناراحت شوم. زمانی که آقای سماواتی فیلم کوتاه مرا دیدند خیلی استقبال کردند و از من خواستند تا در همین فضاها کار کنم. همین مسئله باعث شد که من به این موضوع فکر کنم و تحقیقاتی در مورد آن انجام بدهم که در نهایت به شکل‌گیری این اثر انجامید.

#### پس در گذشته با این کاراکتر نابینا همکاری کرده‌اید؟

بله چندین سال پیش زمانی که دانشجو بودم می‌خواستم که مستندی از ایشان بسازم بنابراین دوربین به دست گرفتم و به دل ماجرا زدم نزدیک به یک ماه به نوعی در خانه او و همراهش زندگی می‌کردم اما از آنجایی که صرفاً یک سری راش داشتم آن مستند سرانجام نرسید. در واقع من با نگاه دیگری به این مستند نزدیک شده بودم و فکر می‌کردم با جهان یک دختر نابینای سن بالایی که پدر مادر خود را از دست داده و در روستایی به تنهایی زندگی می‌کند و شرایط خیلی سختی دارد و زندگی‌اش سراسر پوچی و نیستی است روبرو خواهم شد اما این من بودم که به نیستی و پوچی رسیده بودم چرا که آنقدر دل او روشن بود و آنقدر امید داشت و حالش خوب بود که من واقعاً به حال خویش حسادت کردم و دیگر نتوانستم آنچه در ذهنم بود را جمع کنم و تدوین کنم و این یک تجربه بسیار تعجب‌برانگیز برای من بود.

**فیلمبرداری‌ها در کدام روستا انجام شده و در چه سالی انجام شد؟**

ما سال ۱۴۰۱ در روستای بیوران و چند روستای دیگر از توابع شهرستان ساوه فیلمبرداری‌ها را انجام دادیم که حدوداً یک ماه طول کشید. البته در ابتدا بخش عمده‌ای از کارمان را با آقای منصور عبدالرضایی کار کردیم اما وقتی دیدیم که یک تعدادی راش کم داریم دوباره برای فیلمبرداری رفتیم و این بار با آقای سهیل ملکی همکاری کردیم.

**با توجه به اینکه اکثر از ناباز یگر استفاده کرده‌اید این پروژه برای شما چه چالش‌هایی داشت؟**

در این فیلم تنها آقای آتش‌تقی پور و خانم نیلوفر پورمهدی که نقش زن دیوانه را بازی می‌کنند تجربه بازیگری حرفه‌ای داشتند. اما سختی ماجرا این بود که در نماهای اکستریم لانگ شات باید بازیگر را در طبیعت رها می‌کردیم و از او می‌خواستیم که یک مسیری را طی کند و با توجه به اینکه لوکیشن‌ها معمولاً برای ایشان ناشناخته بودند برای هدایت این بازیگر نابینا در چنین نمایی نگرانی‌هایی وجود داشت و چالش برانگیز بود. مثلاً در صحنه‌های کاراکتر اصلی فیلم حوری از صخره بالا می‌رفت و من نمی‌توانستم کنار دوربین بمانم بلکه باید کنار او می‌ماندم. در این پلان خطرناک خیلی دوست داشتم که بلندی این صخره و مسیری که کاراکتر پس از تحولی که درونش شکل گرفته طی می‌کند را نشان بدهم اما متأسفانه آنگونه که می‌خواستم نشد این پلان واقعاً خطرناک بود چون اگر پای کاراکتر کمی لیز می‌خورد سقوط